

یک لحظه ویزا ...

حنا مخملباف

نشرِ نیکان

یک لحظه ویزا ...

حنا مخملباف

نشر نیکان

یک لحظه ویزا...
شعر
حنا مخملباف

نقاشی روی جلد: حنا مخملباف
چاپ اول: موسسه کارنامه، تهران، ۱۳۸۲
چاپ دوم: نشر نیکان، لندن ۱۴۰۱

فهرست

مقدمه

شاعری که تازه شناختم
سپیده جدیری

زمان زیادی از اهدای جایزه‌ی ویژه‌ی هیأت داوران جشنواره‌ی فیلم «سن سباستین» به حنا مخملباف، کوچک‌ترین فرزند محسن مخملباف نمی‌گذرد، اما بیش از چهار سال از انتشار کتاب «یک لحظه ویزا»ی او که در سن ۱۴سالگی نوشته شده، گذشته است. این کتاب در برگیرنده‌ی شعر بلندی است به سه زبان فارسی، فرانسه و انگلیسی که توسط نشر فرخ نگار (وابسته به مؤسسه‌ی فرهنگی هنری کارنامه) در بهار ۱۳۸۲ و با تیراژ ۲۲۰۰ نسخه منتشر شده است. ۲۲۰۰ نسخه برای چاپ اول یک کتاب شعر تیراژ کمی نیست؛ با این حال شعر بلند «یک لحظه ویزا»

با ساختمان عجیب، نگاه تازه و جهان‌بینی قابل تأملش این همه مدت از چشم منتقدان شعر دور مانده و در این چهار سال، هیچ نقد یا یادداشت قابل توجهی که معرف ویژگی‌های این شعر خاص به خوانندگان جدی شعر باشد، منتشر نشده است. همین نیز سبب شده است که بسیاری از وجود خود کتاب هم بی‌خبر بمانند. با این وجود از آنجا که معتقدم شعری که «شعر» باشد، تاریخ مصرف ندارد و مانند مثنوی مولانا با گذشت قرن‌ها همچنان حرفی برای گفتن خواهد داشت، حس می‌کنم هنوز برای معرفی ویژگی‌های شعر حنا مخملباف دیر نشده است. خواندن شعر «یک لحظه ویزا»، حتی بدون در نظر گرفتن سن شاعر در هنگام سرودن آن، به دلیل تازگی نگاه و ارائه‌ی آن در ساختاری عجیب و متفاوت، آن‌قدر غافلگیرم کرد که نتوانستم سکوت چهار ساله‌ی جامعه‌ی ادبی ایران درباره‌ی این کتاب را تاب بیاورم و یادداشت زیر حاصل شکستن این سکوت است.

۱. دموکراسی متن

در شعر بِلند یا به قول پدر حنا مخملباف، نسبتا شعرِ نسبتاً بلندِ «یک لحظه ویزا»، از همان ابتدا با مقوله‌ای که من نامش را «دموکراسی متن»

می‌گذارم، روبرو هستیم. تمهیدِ به کارگیریِ سه نقطه (...) ها در سراسر شعر و آوردن کلماتی زیر سه نقطه‌ها که خواننده می‌تواند هر کدام از آنها را به دلخواه خود جایگزین سه نقطه کند یا به تعبیر دیگر، دادن حقِ انتخاب واژه‌ها به خواننده، چیزی به نام یک متنِ دموکرات را پدید آورده که در شعر و ادبیات ایران کم نظیر است. در مواجهه با چنین متنی نه تنها خوانندگان، بلکه کلمات هم حق رأی دارند و جای خالی (سه نقطه) به‌طور مساوی بین کلمات تقسیم می‌شود:

من (سه نقطه) ... می‌خوانم.

زبان

فرانسه

انگلیسی

ادبیات فارسی

و البته متن (شعر)، گاهی دموکرات‌تر هم می‌شود؛ کلماتِ جایگزین از سوی شاعر پیشنهاد نمی‌شوند و این پیشنهادِ کلمه به عهده‌ی ذهن خواننده گذاشته می‌شود:

زبان را رها می‌کنم و در کتاب مکالمات و اصطلاحات روزمره به دنبال (سه نقطه) ... می گـردم.

...

من یک هدیه کوچک برای ... می‌خواهم.

گاهی نیز شاعر - راوی مستقیماً از خواننده می‌خواهد پرده از هویت سه نقطه‌ها بردارد:

... کیست؟

... چه کسی بود؟

... چه کسی خواهد بود؟

آوردن دیالوگ‌های یک طرفه و واگذاشتن حرف‌های طرف مقابل به حدس و گمان خواننده، مشارکتی از نوع دیگر را برای خواننده فراهم آورده است؛ دیالوگ‌هایی نظیر:

من یکی از لنزهای چشمم را گم کرده‌ام.

لطف می‌کنید یکی دیگر به من بدهید.

می‌خواهم به آینه نگاه کنم.

چقدر باید تقدیم کنم؟

۲. روانشناسی متن

یکی از کارکردهای سه نقطه (...) در این شعر، تغییر فضای حسی شعر و بدین ترتیب، تغییر تأثیر روانشناختی آن بر خواننده است:

آن (سه نقطه) ... است.

قشنگ

وحشتناک، بسیار بد

فوق‌العاده

زشت

زیبا

عاشقانه / رمانتیک

عجیب / غیرعادی

در شعر «یک لحظه ویزا»، اغلب، کلماتی که کاملاً از نظر معنایی در تضاد هستند، به عنوان جانشین سه نقطه‌ها پیشنهاد شده‌اند. شعر می‌تواند با هر کدام از کلمات پیشنهاد شده برای سه نقطه‌ها، یک بار از ابتدا تا انتها خوانده شود و بدین ترتیب، صدها شعر با تعبیرهای متضاد و متفاوت و اثرات روانشناختی مختلف خلق شود.

در واقع، می‌توانیم دستمان را روی کلمه‌های زیر کلمات اولِ پیشنهادی برای سه نقطه‌ها بگذاریم و شعرَ را بدون آن کلمه‌ها بخوانیم و بعد با جا به جا کردن دستمان روی کلمات پیشنهادی، نسخه‌های مختلف و متضادی از شعر را پیش رو داشته باشیم که هر کدام بار فلسفی-روانشناختی خاص خود را داشته باشد.

شاید این تمهید به نظر بازی قشنگی بیاید اما در عین حال، در حد یک بازی باقی نمی‌ماند بلکه همان طور که اشاره شد، بیشتر کارکردی روانشناسانه دارد، چرا که با انتخاب هر کلمه‌ی جدید به جای کلمه‌ی پیشنهادی قبلی، شعر حالت روحی جدید و حتی جهان‌بینی جدیدی

را به خواننده القاء می‌کند که با آن چه انتخاب کلمه‌ی قبلی به خواننده ارائه داده، متفاوت یا در تضاد است.

۳. ایهام

من ... می‌کردم

خودکشی/ زندگی

اگر به خاطر ... نبود

خواهرم

خاله‌ام

دوستم.

کارکرد سه نقطه در این شعر، به موارد بالا خلاصه نمی‌شود و یک کارکرد شاعرانه‌ی آن، ایجاد ایهام است. به طور مثال، در این بخش از شعر این ایهام در ذهن خواننده شکل می‌گیرد که بالاخره راوی دست به خودکشی زده یا همچنان دارد زندگی می‌کند؟ به بیان دیگر،

آیا راوی بعد از خودکشی و مرگ دارد روایت می‌کند یا این که راوی زنده است؟ دامن زدن به این گونه تردیدها در ذهن مخاطب، کارکردی کاملاً شاعرانه دارد و البته گاهی نیز شاعر- راوی، تردیدهای خود را به مخاطب انتقال می‌دهد:

ترافیک سختی وجود دارد.

وجود ندارد.

هیچ چیز وجود ندارد.

اصلاً اینطور نیست.

۴. فلسفه‌ی متن

شاعر- راوی برای پیدا کردن «حوصله»، «حافظه» یا «شی» متعلق به خود در جستجوی دفتر اشیاء گمشده برمی‌آید، به عبارتی «حوصله» یا «حافظه» را با «شی» برابر می‌داند. این برابر دانستنِ همه‌ی مفاهیم متضاد، متفاوت و گاهی بی‌ربط، می‌تواند حکایت از نوعی دلزدگی داشته باشد؛ به این معنا که دیگر همه‌ی چیزها، احساس‌ها و اتفاق‌ها برای شاعر علی‌السویه

است:

خیلی کسل هستم.

...

از خودم خسته‌ام.

این کسالت و خستگی از خود، به سفر شاعر-راوی از خود منجر می‌شود، آن هم با یک بلیط یکسره که نشان می‌دهد راوی به هیچ وجه نمی‌خواهد به «خود» یا «شرایط فعلی»اش بازگردد. او به دنبال مفرّی است تا از شرایط کسالت بار و یکنواخت زندگی‌اش که همه چیز را برایش علی‌السویه کرده است، رهایی یابد. این گونه است که از خود سفر می‌کند، حتی برای یک لحظه:

من یک لحظه ویزا می‌خواهم.

اما او در این سفر نیز نمی‌تواند «سفره ی دلش را بیرون بریزد»:

ببین به خاطر یک لحظه ویزا بر من چه می گذرد؟!

گذشت!

خواهد گذشت.

راوی با تغییر زمان‌های فعل، سفر از خود (هویت خود) را به همه ی زمان‌ها تعمیم می‌دهد. او در عین‌حال، با این سفر به جایی رسیده است که کسی زبان او را نمی‌فهمد و خودش نیز برای به کار بردن واژه‌های زبان- دنیای جدید، دچار لکنت می‌شود:

آه

... کجاست؟

هتل.

کجا می‌توانم ... بگیرم؟

مترو

اتوبوس

تاکسی.

راوی فلسفه‌ی خود را برای تمام شهرها، کشورها و ملیت‌ها تعمیم می‌دهد و بدین ترتیب، متنی برای همه‌ی خوانندگان، از هر ملیتی، با هر ظاهری (با موهای لخت / خشک / چرب)، با هر عقیده‌ای، هر شغل و موقعیتی و متعلق به هر دوره‌ای پدید می‌آورد، متنی که هر خواننده‌ای می‌تواند با آن همذات پنداری کند.

او سرانجام برای فرار از تنهایی خود با یک سوم شخص قرار می‌گذارد، قراری که شاید به عشق منجر شود، آنجا که از گارسون «یک گلدان خالی برای احتمال یک گل سرخ» می‌خواهد. البته این فقط یک احتمال است.

احتمال دیگر، دلتنگی برای خود و نوستالژی شرایط قبلی است؛ آنچه که به آن عادت و در عین حال، از آن عبور کرده‌ایم:

مدتی است که خواب خودم را ندیده‌ام.

برای آن که به خودم فکس بزنم چه شماره‌ای را باید بگیرم؟

این گونه است که متن، ابعادی فلسفی هم

پیدا می‌کند؛ فلسفه‌ای که حاصل ناامیدی راوی از دنیای تازه‌ی پیرامونش است، چرا که سفر و فرار از خود هم به چیزی جز تنهایی و بیماری منجر نشده است.

بنابراین، شاعر- راوی دوباره تصمیم به سفر از خود می‌گیرد؛ سفر از زندگی به مرگ که او را به سوم شخص تبدیل می‌کند:

یک کسی در دریا غرق شده است.

او ... کرده است.

قبل از خودکشی هیچ کسی او را ... نداده است:

نجات.

اما از آنجا که متن، متنی دموکرات و در عین‌حال، نسبی‌گرا است، راه دیگری را نیز به شاعر - راوی پیشنهاد می‌دهد؛ این راه که بماند و به رنج یکنواختی و بیهودگی زندگی تن بدهد و به آدمی معمولی، بی دغدغه، بی حاشیه، مطیع و بی سر و صدا تبدیل شود، به کسی که به هیچ چیز اعتراض ندارد:

اطاعت کردن

خوردن

بسیار چاق شدن

شغل، کار، نقش، اداره، دفتر، بنگاه

نظم، ترتیب.

عذاب‌آور، آزاردهنده.

چندی پیش، اخیراً، سابقاً ...

این همه تحت عنوان «خلاصه، شرح کوتاهی از زندگی» کسی آمده است که مرگ را انتخاب کرده است، می‌کند یا خواهد کرد.

۱۳۸۶
تهران
سپیده جدیری

حنا، دخترم به روایت پدرش
محسن مخملباف

حنا مخملباف متولد پاییز ۱۳۶۷، از کلاس دوم دبستان ـ در ۸ سالگی ـ در پی خواهرش سمیرا، مدرسه معمولی را ترک کرد و مدت ۸ سال شاگرد پدرش شد.

حنا در همه کلاس‌هایی که در کودکی او در خانه فیلم مخملباف برگزار شد، حضور یافت و در همه فیلم‌هایی که توسط اعضای خانواده‌اش ساخته شد، همکاری کرد. گاه نقاشی آبرنگ کشید. گاه سر صحنه عکس گرفت. مدتی منشی صحنه شد. همواره قصه و فیلمنامه کوتاه نوشت. یک بار در فیلم پدرش بازی کرد. دو بار با دوربین هندی‌کم فیلم ساخت. فیلمش بارها به جشنواره‌های جهانی دعوت شد.

حنا در پاییز ۱۳۸۱ دو ماه در افغانستان بود. او

فیلمسازی خواهرش را بهانه‌ای ساخت تا در پی او که برای یافتن بازیگر به هر خانه‌ای در کابل سر می زد، برود و به راز وحشت و ترس مزمن زن افغان راه یابد. زنی که هنوز از زن بودن خود، هنوز از دیده شدن، هنوز از اجتماعی شدن، هنوز از شناسنامه داشتن و هنوز از غیر«سیاه سر» نامیده شدن و هنوز از بازگشت طالبان می ترسد و هنوز نمی داند که در بسیاری از موارد «طالب» شوهر خود اوست. فرهنگ دیرینه سرزمین اوست. حاصل دو ماه ماندن حنا در کابل فیلمی است با نام «لذت دیوانگی».

پدرش که من باشم معتقدم این اتفاقات ربطی به نبوغ و از این جور حرف ها ندارد. به شانس شاید، به دیوانگی خیلی، به تربیت و پیگیری و تلاش حتما.

حنا کمی هم زبان خوانده است، اما گاهی به جای حفظ‌کردن لغات، با لغات خارجی و ترجمه آن‌ها بازی کرده است. این نسبتا شعرِ نسبتا بلند، بازی او با کلمات کتاب اصطلاحات روزمره فرانسه است، که هم به فارسی و هم به فرانسه بازی شده است.

من فکر می کنم او در کودکی یکی از خوشبخت ترین کودکان دنیا بود. این‌که نخواست یا مجبور نشد که هر روز مثل کارمندها به اداره‌ای که مدرسه نام دارد برود و هر شب مشق بنویسد

و در عوض وقت یافت تا هر روز آنچه را دوست داشت و امکانش بود یاد بگیرد، برای خوشبختی کافی نیست؟

دوستان حنا به او گفته‌اند: «یک روز خودشان در آموزش و پرورش را گِل می گیرند. بگذار باران بیاید، بگذار زمین‌ها گِل شود. بگذار ... »

پدر حنا
زمستان ۱۳۸۱

یک لحظه ویزا
حنا مخملباف

من (سه نقطه) ...[1] می‌خوانم:
زبان
فرانسه
انگلیسی
ادبیات فارسی
و در اطرافم کتاب مکالمات و اصطلاحات روزمره ریخته است. (سه نقطه) ... بی حوصله می‌آید و کنارم می‌نشیند:
خواهرم
خاله‌ام
دوستم
و از سر بی‌حوصلگی کتاب‌های اطرافم را ورق می‌زند و در سنگ تراش‌نخورده لغات و اصطلاحات روزمره، مجسمه شعرهای تراش‌نخورده را می‌یابد.

۱. در این شعر ... را همه جا سه نقطه بخوانید.

آن (سه نقطه) ... است:
قشنگ
وحشتناک، بسیار بد
فوق‌العاده
زشت
زیبا
عاشقانه/ رمانتیک
عجیب/ غیرعادی.

اسم آن ... چیست؟
راه عابر پیاده
آبشار
دریا
کوه.

خیلی ها به کوه می روند. همه ما ـ حتی آن‌ها که به کوه نرفته‌اند ـ سنگ را دیده‌ایم. ولی همه در هر سنگی، مجسمه تراش نخورده‌ای را ندیده‌اند. مگر میکلانژ.

... می‌رود. زبان را رها می‌کنم و در کتاب مکالمات و اصطلاحات روزمره به دنبال (سه نقطه) ... می گردم.

پر از ... ام
انگیزه

پر از انگیزه‌ام
اما حالم خوب نیست.
مریضم.
سرم درد می کند.
کمی تب دارم.
ذکام شده‌ام.
خیلی سرفه می‌کنم.
گلویم ناراحتی دارد.
اشتها ندارم.

حالم بهتر است
اما انگیزه‌ای ندارم.
دردی لازم است.

من از دردی رنج می برم.
آه چقدر برای بهبودی انگیزه دارم.

من ... هستم:
گرسنه
تشنه
خسته
بی‌حوصله
الکی‌خوش.
من ... می‌کردم
خودکشی/ زندگی

اگر به خاطر ... نبود:
خواهرم
خاله‌ام
دوستم.

او سال های زیادی است که سردرد دارد.
ترافیک سختی وجود دارد.
وجود ندارد.
هیچ چیز وجود ندارد.
اصلا اینطور نیست.
خیلی کسل هستم.

سوار اتوبوس می شوم
به سلامتی شما.
اسم شما همیشه یادم می رود.
یک کم/ کمی/ زیاد/ خیلی.
به دادم برسید. من گم شده‌ام.
پلیس!
دفتر اشیای گم‌شده کجاست؟
من ... را گم کرده‌ام:
حوصله‌ام
حافظه‌ام
شی خودم را.

تصادف.

تصادف شده است.
دست او (مذکر، مؤنث) شکسته است.
ضربه به چشمش خورده است.
آیا این خونریزی مغزی است؟
آیا او (مذکر، مؤنث) سخت مجروح شده است؟
من خودم را زخمی کرده‌ام. (بریده‌ام.)

من ... دارم:
تاول
سوختگی
عفونت، چرک.
لطفا یک آمبولانس خبر کنید.

لطفا پلیس را خبر کنید.
من مجرمم.

من یکی از لنزهای چشمم را گم کرده‌ام.
لطف می‌کنید یکی دیگر به من بدهید.
می‌خواهم به آینه نگاه کنم.
چقدر باید تقدیم کنم؟

امروز چه روزی است؟
یکشنبه
دوشنبه
سه‌شنبه

ششم آوریل
چهارم اوت
ما پنجم ماه مه حرکت می‌کنیم.
صبح خیلی زود.
پس فردا
۲ روز قبل
در طول هفته
حتی در تعطیلات
روز تولد
روز کریسمس مبارک
با صمیمانه ترین درودها.
دیگر تعطیلات شروع شده است.
از خودم خسته‌ام.
از خودم سفر می‌کنم.
با یک بلیط یکسره.
ورود
خروجی
گمرک
بازرسی
کمربندها را می بندم
پرواز
فرود
برگه هویت
ویزا.
می خواهم ... بمانم:

یک ماه
یک هفته
یک روز
یک ساعت
یک لحظه
من یک لحظه ویزا می‌خواهم.

پاسپورت کنترل زبان مسافر را نمی‌فهمد.
آیا شما می‌توانید کمکم کنید؟ آقا/ خانم/ دوشیزه!
ـ لطفا آهسته صحبت کنید، به سختی بچه‌ام را خوابانده‌ام.
چقدر هوا آلوده است.
آیا شما می‌توانید کمکم کنید، دوشیزه/ خانم/ آقا؟
- چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم؟
مترجم شدن.
ـ به قدری تند حرف می‌زنید که نمی‌فهمم.
هجی کردن
توضیح دادن
تکرار کردن
لطفا آهسته‌تر می‌گویم.
ما زبان هم را نمی‌فهمیم.
ـ شما اهل کجا هستید؟
من اهل کجا هستم؟

آیا نقشه کره زمین را همراه‌تان دارید؟
لطفا ... را به من نشان بدهید:
عبارت
اصطلاح
کلمه
واژه.
آیا شما فرهنگ لغت (واژه نامه) دارید؟
هویت؟
ملت؟
مذهب؟
نه، هرگز.
هرگز من نمی توانم چمدانم را باز کنم.
مـــن نمی‌توانـــم در فـــرودگاه ســـفره دلـــم را بیـــرون بریـــزم.
حتی برای او مسافر همراه مهربان.
حتی برای شما مأمور مؤدب گمرک.

چرا نمی‌فهمید؟
تمام آن‌ها برای مصرف شخصی است.
این ها ... است:
جوراب سه ربعی
لباس شنا
سینه بند
بلوز
جوراب ساق کوتاه

کیف دستی
دامن تنگ
جوراب شلواری
پیراهن خواب
کراوات
دکمه
زیپ
سوزن نخ

ببین به خاطر یک لحظه ویزا بر من چه می‌گذرد؟!
گذشت!
خواهد گذشت.
حال
ماضی نقلی
ماضی بعید
ماضی استمراری
ماضی مطلق
آینده ساده
همه این ها در یک لحظه اتفاق افتاد.

آه
... کجاست؟
هتل.
کجا می‌توانم ... بگیرم؟

مترو
اتوبوس
تاکسی.
من ... دارم:
عجله.
لطفا تند برانید
به چپ
به راست
دور بخورید. سرم شور (دور) می‌خورد.

رزرویشن، هلو!
سلام! عصر بخیر. شما ایرانی هستید؟ من پناهنده سیاسی هستم.
بعدازظهر بخیر. من فقط یک توریست هستم.
ببخشید من یک اتاق ... می‌خواهم:
آرام
برای یک ماه
یک هفته
یک روز
یک ساعت
برای یک لحظه اقامت، اجاره اتاق چقدر است؟
ـ اسم؟
مسافر
ـ امضا
...

کلید اتاق را به من بدهید، لطفا.
غذا را داخل اتاقم می‌خورم.
هر شب
هر هفته
هر روز
رادیو/ تلویزیون
بدون غذا
تاریک/ کوچک
سرد/ گرم
سر و صدا
سیستم حرارتی، آی تلفنچی!
ـ برای تخت و صبحانه
ساکت باشید.
نه، متشکرم آن را نمی‌خواهم.

آیا ... دارید
زیر سیگاری؟
فندک؟
ملحفه؟
اتو؟
آسانسور؟
توالت؟
سشوار؟
من یک اتاق ... می‌خواهم.
ارزانتر.

آیا شما می‌توانید شماره ... را برای من بگیرید؟
ـ جواب نمی‌دهد، آقا/ خانم/ دوشیزه!
ـ لطفا گوشی را نگه دارید.
بابت ... گفتگو چقدر باید بپردازم؟
یک نامه برای ... چقدر تمبر می‌خواهد؟

این ... کار نمی‌کند:
چراغ برق
رادیو
تلویزیون
تلفن
سیستم حرارتی
آب گرم نیست
پنجره (در) باز نمی‌شود
شیر آب چکه می‌کند.
من از اتاقم رازی(راضی) نیستم.
... شکست
لامپ، چراغ
کلید برق.

مسیو! مستر! آقا! ببخشید آی تلفنچی!
صدایت نمی آید.
چرا کسی مزاحم تلفنم نمی‌شود؟
آیا می توانم برای ساعت (۵) ... بگیرم

وقت
می خواهم موهایم را رنگ کنید.
من ... دارم:
عجله
لطفا فرق مرا به چپ/ به راست
نه، روی پیشانی بهتر است.
مـــن یـــک شـــامپو بـــرای موهـــای لَخـــت (خشـــک، چـــرب) می‌خواهـــم.
من تافت نمی‌خواهم.
لطفا صورتم را اصلاح کنید.
من عجله دارم.
ساعت شش (۶) در... قرار دارم:
رستوران.
گارسون برایم ... بیاورید:
لطفا منو
دو چنگال
دو بشقاب
دو بطری
دو لیوان
دو فنجان
دو قاشق
دو دستمال سفره
و یک گلدان‌خالی برای احتمال یک گل سرخ.
من مقدار کمی ... می‌خواهم:
سرکه

سیر
شراب
شیر
شکر
نان
و نمک
کافی است، خیلی متشکرم، من رژیم غذایی دارم.
با کارت اعتباری می‌پردازم.
هنوز کمی اعتبار دارم (دارد).

آقا/ خانم/ دوشیزه!
چیزی از طلا/ نقره می‌خواهم.
من یک هدیه کوچک برای ... می‌خواهم.
چیزِ گرانی نباشد.
یکَ چیز کوچک، ظریف، چیز.
گوشواره
سینه ریز
آیا این ... است؟
طلا.
نقره. آب طلا (داده شده) طلایی.
آب نقره (داده شده) نقره‌ای.
چند قیراط است؟

من دوربین ... می‌خواهم:
خودکار

ساده
ارزان.

شش قطعه عکس فوری:
تکی
با موی پریشان
با نور از پشت سر
با خیره به دوربین
با تکان نخورید.
با یادگاری.
چه خوب، چه بد، پاره می‌کنم.
من شکل عکس های خودم نیستم.
من هیچ وقت شکل عکس‌های خودم نیستم.

آی تلفنچی صدایت نمی‌آید.
خطت روی خطم نمی‌افتد.
نمی خواهی که گوشی را نگه‌دارم.
مدتی است که خواب خودم را ندیده‌ام.
بـرای آنکـه بـه خـودم فکـس بزنـم، چـه شـماره‌ای را بایـد بگیـرم؟

ما به ... علاقه داریم:
عتیقه
تاریخ
مذهب

هنر
مد روز.
اما دیگر می‌خواهم به یک ... بروم.
باله
کنسرت
اپرا
تئاتر.
آیا ... برای امشب هست؟
بلیط
دو صندلی در همکف
برای جمعه یا سه شنبه
از صحنه خیلی دور نباشد.
مرسی یک صندلی کافی است.
چرا سرم شور (دور) می خورد.
ببخشید ... کجاست؟
دستشویی.

بدون نسخه دارو نمی‌دهند.
من ... می‌خواهم:
قرص‌خواب‌آور
آسپیرین
الکل
پماد
آمپول
شربت

درد داشتن.
من سردرد دارم.
سردرد شدید.
میگرن.
درد.
درد.
درد.
من از دردی رنج می برم.

این بدهی من به شماست.
من صورتحساب را پرداخته‌ام.
من فردا صبح اینجا را ترک می‌کنم.
لطفا ... را ترک نکنید. ما از شما راضی بودیم.
بیست درصد تخفیف برای تنهایی شما.
من هم از این‌جا کاملا راضی (رازی) بودم.
راستی آدرس من در این‌جا چه بود؟
دیگر پولی نداشتن.
بیرون آمدن.
آقای پلیس
ممکن است به من کمک کنید تا چادرم را در ... بزنم:
کنار خیابان
چادر زدن ممنوع!
به ... می‌روم
ساحل

از خودم خسته‌ام.
از خودم سفر می‌کنم.
با یک بلیط یکسره.

امروز دریا آرام است.
نسیم ملایمی می‌وزد.

رنگ ... به آبی آسمان می‌ماند.
دریا
مد
جزر
من می خواهم ... کرایه کنم:
قایق موتوری
پارویی
بادبانی
چوب های اسکی
آیا هوا ... است؟
مساعد.

یک کسی در دریا غرق شده است.
او ... کرده است.
قبل از خودکشی هیچ کسی او را ... نداده است:
نجات.

... کیست؟
... چه کسی بود؟
... چه کسی خواهد بود؟
مهندس، معمار، آرشیتکت
هنرمند
نقاش
شاعر
...
چه موقع زندگی می‌کرده است؟

چندی پیش، اخیرا، سابقا.
تولد، پیدایش.
به دنیا آمدن، متولد شدن.
برهنه، لخت، گریان.
اسم، نام، شهرت.
خلاصه، شرح کوتاهی از زندگی:
اطاعت‌کردن
خوردن
بسیار چاق‌شدن
شغل، کار، نقش، اداره، دفتر، بنگاه
نظم، ترتیب.
عذاب آور، آزار دهنده.
چندی پیش، اخیرا، سابقا...

تهران
بهار
پاییز
زمستان
۱۳۸۱
حنا مخملباف

زندگینامه

حنا مخملباف. سینماگر. متولد ۱۲ آذر سال ۱۳۶۷ در تهران. حنا از کودکی در فیلم‌های سینمایی خانه فیلم مخملباف به عنوان عکاس، منشی صحنه و دستیار کارگردان همکاری کرده است. وی از ۸ سالگی تا ۱۶ سالگی در مدرسه فیلم مخملباف سینما آموخته است.

در هفت سالگی در فیلم «نون و گلدون» ساخته پدرش محسن مخملباف بازی کرد. اولین فیلم کوتاه داستانی اش را در ۸ سالگی با یک دوربین هندی‌کم ساخت به نام «روزی که خاله ام مریض بود» که در جشنواره لوکارنوی سال ۱۳۷۶ وقتی که وی ۹ ساله بود مورد استقبال بین‌المللی واقع شد.

حنا در ۱۴سالگی فیلم مستند بلندی را به نام «لذت دیوانگی» در افغانستان ساخت که در

جشنواره ونیز به نمایش در آمد و برنده ۳ جایزه بین المللی شد.

در ۱۸ سالگی وی اولین فیلم سینمایی خود را با نام «بودا از شرم فرو ریخت» در بامیان افغانستان ساخت که برنده ۱۷ جایزه بین المللی از جمله جایزه خرس کریستال برلین ۲۰۰۸ و جایزه صلح از برلین ۲۰۰۸ و جایزه بزرگ هیأت داوران سن سباستین ۲۰۰۷ و جایزه تلویزیون اسپانیا ۲۰۰۷ و جایزه یونیسف از جشنواره رم ۲۰۰۷ و جایزه نو آوری از نووسینما مونترال ۲۰۰۷ و نامزد دریافت اسکار بهترین فیلم آسیا از هنگ کنگ ۲۰۰۸ شد.

فیلم (بودا از شرم فرو ریخت) همزمان در ۶۰ سالن سینما در فرانسه، ۴۰ سالن سینما در اسپانیا و ۲۰ سالن سینما در ژاپن اکران شد. اما این فیلم در کشور ایران اجازه اکران نیافت.

حنا مخملباف در سال ۲۰۰۹ فیلم مستند داستانی روزهای سبز را در مورد جنبش سبز ایران ساخت. این فیلم در بخش اصلی جشنواره ونیز به نمایش در آمد و برنده جایزه «شجاعت در هنر» از این جشنواره شد.

کارگردانی:

۱. بودا از شرم فرو ریخت (فیلم سینمایی) ۱۳۸۶

مستند و کوتاه:

۱. روزهای سبز (مستند داستانی) ۱۳۸۸
۲. سمیرا و هنرپیشه‌های غیرحرفه ای (فیلم مستند) ۱۳۸۷
۳. لذت دیوانگی (مستند) ۱۳۸۲
۴. روزی که خاله‌ام مریض بود (فیلم کوتاه) ۱۳۷۶
۵. زندگی‌سگی (فیلم‌کوتاه)

تدوین:

۱. فیلم پرزیدنت، ساخته محسن مخملباف، سال ۱۳۹۳

دستیار کارگردان:

۱. فیلم پرزیدنت، ساخته محسن مخملباف، سال ۱۳۹۳

کتاب:

۱. کتاب شعر «یک لحظه ویزا» سال ۱۳۸۲

داوری:

۱. جشنواره بین‌المللی فیلم تفلیس گرجستان

سال ۲۰۱۰
۲. جشنواره بین المللی فیلم برلین در سال ۲۰۱۰
۳. جشنواره بین المللی فیلم سی پی اچ داکس در دانمارک سال ۲۰۰۹
۴. جشنواره بین المللی فیلم لیسبن در پرتغال سال ۲۰۰۹
۵. جشنواره بین المللی فیلم روح آتش در سیبری روسیه سال ۲۰۰۹

جوایز بین المللی:
۱. جایزه «بهترین فیلم» از جشنواره بیروت ۲۰۱۱ (به خاطر فیلم زندگی سگی)
۲. جایزه «بهترین کارگردانی» از جشنواره بین‌المللی فیلم مستند حقوق بشر، بیشکک، قرقیزستان ۲۰۱۰
۳. جایزه «حقوق بشر» برای دفاع از حقوق زنان و حقوق بشر از جشنواره بین المللی فیلم زنان توبینگن، آلمان ۲۰۰۹
۴. جایزه «شجاعت در هنر» شصت و ششمین جشنواره بین المللی فیلم ونیز، ایتالیا ۲۰۰۹ (به خاطر فیلم روزهای سبز)
۵. جایزه «کلیساهای جهانی» از جشنواره بین المللی فیلم ملودیست، اکراین ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۶. جایزه «سینه کلاب» از جشنواره بین‌المللی

فیلم ملودیست، اکراین ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۷. جایزه «آهوی طلایی» از جشنواره بین‌المللی فیلم ملودیست، اکراین ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۸. جایزه «آینه نقره‌ای» از جشنواره بین‌المللی فیلم جنوب، نروژ ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۹. جایزه «ویژه بنیان‌گذاران» از چهارمین جشنواره بین المللی فیلم تراورس ، آمریکا ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۱۰. جایزه «ویژه هیئت داوران» از چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فیلم سینمای مؤلف مراکش، مراکش ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۱۱. جایزه فیبرشی «بهترین فیلم» از یازدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم زنان «جاروی پرنده» آنکارا، ترکیه ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۱۲. جایزه «بهترین فیلم» از جشنواره بین‌المللی فیلم آفریقا-آسیا-آمریکای لاتین در میلان، ایتالیا ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۱۳. «جایزه ویژه» از اتحادیه کلاب ۲۵، اسپانیا ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۱۴. جایزه ویژه «صلح» از جشنواره بین‌المللی

«برلین»، آلمان ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

۱۵. جایزه «خرس کریستال» از جشنواره بین‌المللی «برلین»، آلمان ۲۰۰۸ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

۱۶. جایزه «کشف و نوآوری» از جشنواره بین المللی «سارلات»، فرانسه ۲۰۰۷ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

۱۷. جایزه ویژه «زنان و برابری» از چهل و هشتمین جشنواره بین‌المللی فیلم تسالونیکی، یونان ۲۰۰۷ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

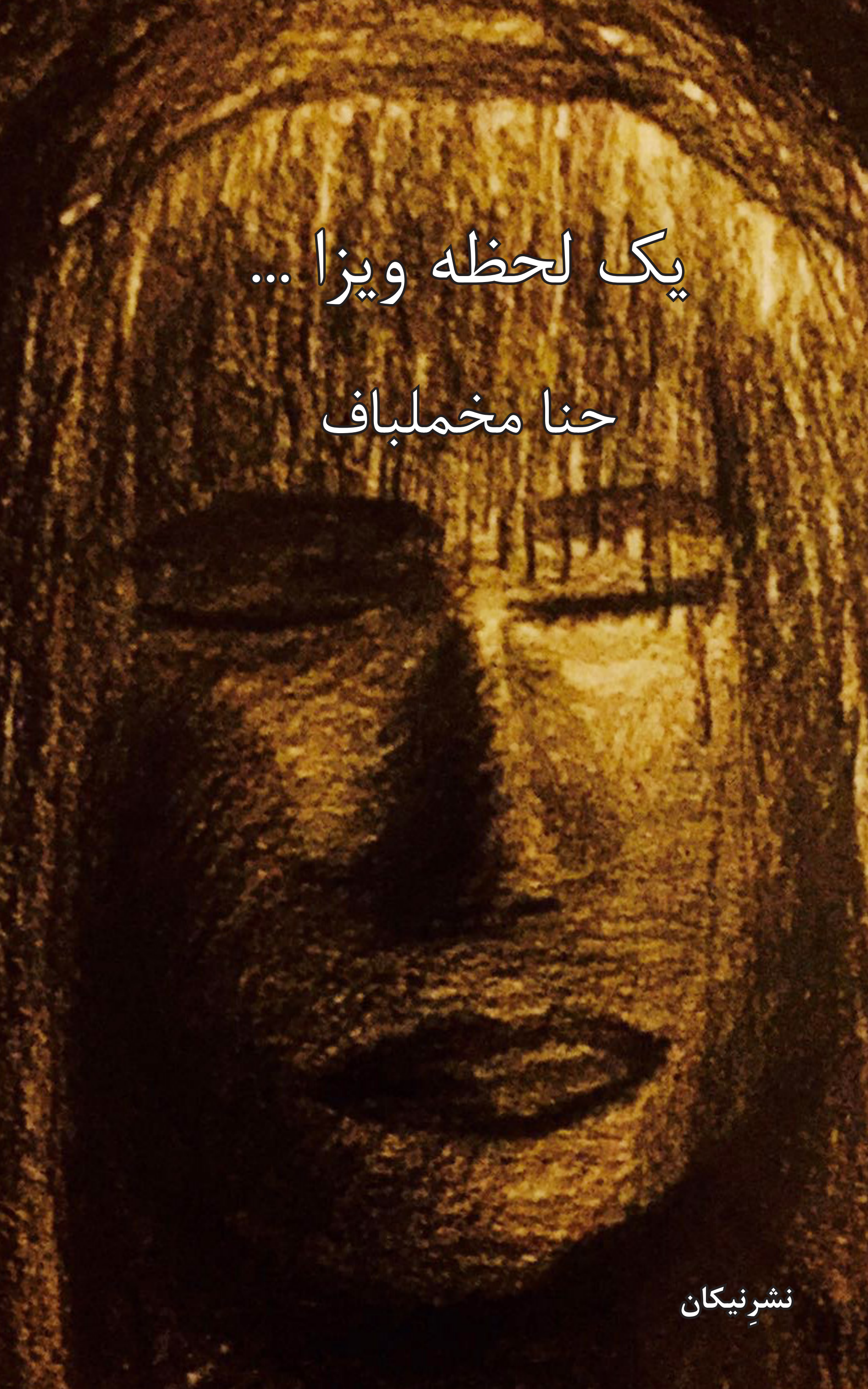
۱۸. جایزه ویژه نوآوری «دنیل لنگلوئیس» از سی و ششمین جشنواره بین المللی «نوو سینما» مونترال، کانادا ۲۰۰۷ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

۱۹. جایزه ویژه «پائولو انگری»سازمان بین المللی یونیسف از دومین جشنواره بین المللی فیلم رم، ایتالیا ۲۰۰۷ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

۲۰. جایزه تلویزیون اسپانیا «ل اترا میرادا» از پنجاه و پنجمین جشنواره بین المللی فیلم سن سباستین، اسپانیا ۲۰۰۷ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)

۲۱. جایزه ویژه هیئت داوران از پنجاه و پنجمین جشنواره بین المللی فیلم سن سباستین، اسپانیا

۲۰۰۷ (به خاطر فیلم بودا از شرم فرو ریخت)
۲۲. جایزه ویژه هیئت داوران از چهارمین جشنواره بین‌المللی فیلم توکیو فیلمکس ۲۰۰۳ (به خاطر فیلم لذت دیوانگی)
۲۳. جایزه «نگاه ویژه» از سازمان منتقدین فرهنگی زنان ایتالیا در جشنواره بین‌المللی فیلم ونیز، ایتالیا ۲۰۰۳ (به خاطر فیلم لذت دیوانگی)
۲۴. جایزه «جوانترین فیلمساز جهان» از جشنواره بین‌المللی فیلم ونیز، ایتالیا ۲۰۰۳ (به خاطر فیلم لذت دیوانگی)


یک لحظه ویزا ...
حنا مخملباف
نشرِنیکان